

زمینه‌ها، ابعاد و آثار

حقوق شهروندی

دکتر حسین شریفی طراز کوهی



سرشناسه: شریفی طرازکوهی، حسین، ۱۳۹۲-
 عنوان و نام پدیدآور: زمینه‌ها، ابعاد و آثار حقوق شهروندی /
 حسین شریفی طرازکوهی
 مشخصات نشر: تهران: نشر میزان، ۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص.
 فروست: علوم اجتماعی: ۶۵۳
 شابک: 978-964-511-452-5
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 یادداشت: نمایه
 موضوع: حقوق شهروندی
 موضوع: حقوق بشر
 رده‌بندی کنگره: ۸۲۷ ش ۵۷۱ JC
 رده‌بندی دیویی: ۳۲۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳-۵۲۱۰۵

۶۵۳

نشر میزان

زمینه‌ها، ابعاد و آثار حقوق شهروندی

دکتر حسین شریفی طرازکوهی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۲

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۱-۴۵۲-۵

دفتر مرکزی: خ شهید بهشتی، بعد از تقاطع سهروردی، خ کاوسی‌فر، کوچه نکبسا، پلاک ۲۲، تلفن ۸۸۵۲۹۱۳۱
 فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، ابتدای خ فخررازی، پلاک ۸۳، تلفن ۶۶۴۶۷۷۷۰

واحد پخش و فروش: خیابان سمیه، بین مفتح و فرصت، پلاک ۱۰۲، تلفن ۸۸۳۲۹۵۲۹-۳۱

پست الکترونیکی: mizannasher@yahoo.com وب سایت: www.mizan-law.ir

فهرست مطالب

مقدمه	۷
فصل اول: بنیان‌های نظری حقوق بشر	۱۷
فصل دوم: پویش تاریخی حقوق بشر در نظام ملل متحد	۴۹
فصل سوم: جهان شمولی حقوق بشر	۱۰۱
فصل چهارم: حقوق شهروندی	۱۳۹
فصل پنجم: حکمرانی	۱۷۵
فصل ششم: جامعه مدنی جهانی	۲۰۳
فصل هفتم: شهروندی جهانی	۲۲۹
سخن آخر	۲۵۹
ضمائم	۲۶۶
ضمیمه ۱. فصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران	۲۶۶
ضمیمه ۲. قانون شهروندی	۲۶۹
ضمیمه ۳. اعلامیه حقوق بشر اسلامی (قاهره)	۲۷۲
ضمیمه ۴. اعلامیه جهانی حقوق بشر	۲۷۹
ضمیمه ۵. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی	۲۸۵
ضمیمه ۶. میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی	۳۰۵
فهرست تفصیلی	۳۱۶
فهرست منابع و مآخذ	۳۱۹
نمایه و اعلام	۳۴۵

مقدمه

هر نظامی به مثابه کلیت به هم پیوسته متشکل از اجزا، مطلقاً به منظور رهایی از آشوب و بی‌نظمی، در چارچوب نظامی تنظیم و تنسيق می‌گردد؛ نظامی ضروری و بایسته که لازمه جریان امور و مقتضای حیات جهت‌دار جوامع انسانی است؛ واقعیتی برگرفته از تجارب زیست مشترک انسان‌ها که براساس آن نه تنها با یکدیگر تعاملات و مناسبات برقرار می‌کنند، بلکه به آن تنوع داده و عمق و گستره می‌بخشند. این گونه ارتباطات که در روزگار جهانی شده مانده نحوه گریزناپذیری و رای مرزهای جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، قومی، نژادی و... جست و جو می‌شود، نظم عمومی و چارچوب انسجام بخشی را طلب می‌کند. در این ارتباط، نظم عمومی که خود عبارت از مجموعه سازمان‌ها و نهادهای حقوقی و نیز قواعد ناظر بر حسن جریان امور در امر اداره کشور است، معطوف به امنیت و آسایش عمومی بوده تا از این رهگذر نگران از طریق اقدامات یک جانبه یا هنجارشکنانه قراردادهای و توافقات خصوصی به حقوق اجتماعی، قوانین و مقررات، یا حقوق و آزادیهای دیگران تجاوز نمود. بنابر تعریف نظم عمومی مؤید بایسته‌های ناظر بر توقعات و هنجارهای اساسی و بنیادین جامعه است که از طریق نهادها و تأسیسات رسمی و قانونی، تضمین می‌شود. واقعیتی ریشه‌دار در فرایند حیات جمعی بشر که اگر از یکسو ناظر بر حقوق و آزادیهای فردی است، از سوی دیگر معطوف به امنیت و آسایش عمومی است؛ امری که بالمال متکفل مقتدری را طلب می‌کند و در عین حال متضمن محدودیت‌ها و تقیدات ضروری نیز هست.

این نظم که مشتمل بر مجموعه‌ای از موازین و به طور کلی بایدها و نبایدهای هنجاری و ساختاری است، در پارادایم واقع‌گرایانه سیاسی، جهت‌گیری محدودیت‌زای

آن به نحوی رقم می‌خورد و شکل می‌پذیرد که عطف به مقوله حاکمیت ملی، مرزهای ملی و منافع ملی بیشتر بر اختیارات گسترده مقامات حاکمیتی تأکید دارد و چه بسا در پرتو اهداف و غایات برتر حکومتی، هیچ قید و شرطی را بر نمی‌تابد. اما پدیده غالب و مؤثر جهانی شدن فراسوی مرزها و مقتضیات جوامع سیاسی واقع‌گرایانه گذشته، اثرگذاری می‌کند و آحاد افراد جوامع مزبور را نه به مثابه اتباع، بلکه شهروندان ذی‌حق شناسایی می‌کند؛ آن هم شهروندانی که حسب مورد با جهان به مثابه یک کل مواجه شده و رفتار می‌کنند و برخوردار از حساسیت‌ها و تعلقات فراملی هستند. این وصف متضمن تغییرات و دگرگونی‌های بنیادینی است که بر الگوها و مدل‌های قدیمی جاری و ساری در جوامع سیاسی دولت محورانه، چالش‌های مستقیم و محدودیت‌های جدی وارد می‌آورد. محدودیت‌های و مسؤولیت‌های ذوابعادی که هم به اعضای جامعه و هم به نهادهای عهده‌دار نظم و نسق جامعه بر می‌گردد. لذا مستلزم چارچوب ارجاعی است تا در پرتو آن از افراط و تفریط‌ها جلوگیری شود و روابط اجتماعی قاعده‌مند و پایدار متناسبی را گسترش دهد و تعمیق نماید. جهت‌گیری‌ای که لاجرم بر حوزه کارکرد دولت و طبعاً ماموریت‌های خاص نهاد مسئول حفظ «نظم» و «امنیت» بسیار تأثیرگذار است. از این رو ایجاد و استقرار «نظم حقوقی» ساختاری که مشتمل و معطوف به محدودیت‌های هنجاری است، از یک طرف «شهروندی مسؤولانه» در گستره حیات جمعی و از طرف دیگر، «دولت پاسخگو» در پرتو امنیت و آسایش عمومی از نوع دیگر را، که خاص هیچ جامعه‌ای نیست، طلب و بلکه اقتضاء دارد. ضرورت عقلی و تجربی انکارناپذیری فرض می‌شود.

روند پرشتاب جهانی شدن امور، که توأمان «همگون‌سازی» و «گونه‌گونی» را افاده می‌نماید، حکایت از این واقعیت دارد که امروزه در دنیای «کم و بیش» زندگی می‌کنیم نه دنیای «همه یا هیچ». دنیایی که فارغ از زمینه‌ها و عوامل ذی‌مدخل سیاسی، بر ابعاد اخلاقی - انسانی تکیه دارد و به موازات آن افکار عمومی جهانی به تأسی از آموزه‌های عقلانی، اخلاقی و وجدانی و ضد ارزش تلقی کردن خشونت، اصل شرافت و کرامت انسان را ملاک برخورداری شهروندان جوامع از استحقاق‌های حیات جمعی و فردی تلقی می‌کند و آن را مستلزم ایجاد «نظم حقوقی» می‌داند. چرا که در وضعیت برگرفته

از الگوی روابط فارغ از هرگونه محدودیت دولت‌های برخوردار از حاکمیت با مردم، در پوشش واژه‌های «نظم» و «امنیت»، «منافع ملی» همواره پیامدهای سنگینی برای شهروندان دارد و به واقع از قبل آن حقوق و آزادی‌های بنیادین آن‌ها نادیده گرفته شده است.

حقوق شهروندی در واقع حد وسط حقوق دولت و حقوق احاد جامعه تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر حقوق شهروندی میان تکالیف و حقوق انسان به مثابه موجودی ذی‌شعور که بنا دارد با همگنان خود در جامعه‌ای صلح‌آمیز زندگی کند و اخلاق و عقل و وجدان خود را در پرتو درکی که از «ارزش»های حیات مشترک بشری دارد، در یک فضای تعاملی، ارتقاء بخشید. حقوق بشر بیان همین چارچوب «ارزش» و «تعالی» بخشی است که بدون تردید از تعالیم گرانمایه مذهبی نیز سیراب می‌شود. در این نگرش، مذهب و حقوق بشر به تنها در تعارض با یکدیگر قرار نمی‌گیرند، بلکه در برخی حوزه‌ها یکدیگر را تقویت نموده، و در برخی دیگر از زمینه‌ها نیز هر یک از این دو مبنایی برای انضمام دیگری به واقعیت حیات اجتماعی می‌شود. برای نمونه رعایت حقوق بشر در حوزه آزادی اعمال و مناسک مذهبی اقتضا دارد که جامعه، و در دید مضیق‌تر آن، دولت، حداقل‌های کرامت انسانی را که بر این گونه اعمال و مناسک مرتبط است، محترم شمرده و از مداخله در چنین اموری پرهیز نماید.

این ایده مشخصاً نادرست است که یک گروه، یک جامعه، یک دولت و یا حتی بخشی از جهان، مدعی مالکیت انحصاری یا ابداع «حقوق بشر» شوند. حقوق بشر نه متعلق به غرب است، نه متعلق به شرق یا شمال یا جنوب؛ بلکه به جامعه انسانی یا به نوع انسان، از آن حیث که انسان است و از آن حیث که در ظل عنایت الهی و در پرتو رشد و تعالی طبیعی، با ابزار عقل و شعور و اراده، نسبت به جمادات و نباتات و حیوانات ممتاز گردیده و شرافت یافته است، تعلق دارد. هیچ مذهبی نافی اختیار انسان و آزادی او برای به کار گرفتن این قوا برای پیمودن راه خیر و سعادت نیست؛ چرا که در غیر این صورت، به نفی آزادی انسان منتهی گردیده و مسئولیت وی در قبال شرارت‌ها و تلاش‌هایش تهی از معنا می‌شود، و مآلاً نمی‌توان انسان را با هیچ عقل و منطقی پاسخگوی اعمالش دانست.

از این رهگذر است که نگرش دینی هرگز نافی اراده آزاد و اختیار انسان نیست؛ بلکه در پرتو همین اختیار است که وی را به سعادت دنیوی و اخروی رهنمون می‌کند. همچنین مذهب هرگز متعرض سایر حقوق بنیادین بشر، از جمله حق حیات، آزادی تفکر و اندیشه، حق برخورداری از آموزش و پرورش، و یا تعیین سرنوشت فردی و جمعی نمی‌گردد، بلکه اتفاقاً تعالیم مذهبی کراراً و متواتراً بر تضمین کرامت انسانی تأکید داشته تا اصول آزادی، برابری و برادری (همبستگی) در جامعه انسانی، در پرتو عدالت به عنوان عنصر مقوم نظام اجتماعی تحقق یابند. چنین رویکردی نسبت به حقوق بشر و جامعه، مؤید تعالی و حرمت گذاردن به کرامت ذاتی انسان است که هم می‌تواند به رهایی انسان از بند حکومت‌های جائر رهنمون گردد، و هم می‌تواند مستظهر به آموزه‌های بنیادین مذهبی باشد.

در این نگرش با ابتنای بر رهیافت شهروندمداری، نقش دولت و کارکرد نهادهای حکومتی، دیگر نباید تبلور قدرت صرف حاکمیتی فرض شده و بر کارکردهای اداری، قهری و ایدئولوژیک آنها اصرار گردد یا کارکرد قهری و غیرقابل انعطاف آن‌ها به نهاد حاکمیت رهنمون گردد؛ بلکه حاکمیت در کارکرد خاص تضمین نظم و امنیت عمومی، مظهر «اقتدار منعطف» در پرتو «غایت مطلق» معطوف به حیات امن اجتماعی تلقی می‌شود که در فرآیند جامعه‌پذیری احاد اجتماع به صورت سامان‌یافته‌ای تنظیم می‌گردد.

بر این مبنا دولت در کارکرد منعطف خود، در کلیه شؤون حیات اجتماعی، با تأکید بر رهیافت «توسعه محور»، که وظیفه توسعه انسانی را عهده‌دار است دیگر نمی‌تواند و نباید عنصر اقتدار حاکمیتی را به مؤلفه‌های اختیارات گسترده و صلاحیت‌های نامحدود تعبیر و تفسیر نماید. از این حیث در گذار از «نظم عمومی سیاسی» به سوی «نظم عمومی حقوقی» که حول بنیانهای نظری شهروندمحوری می‌چرخد، اقتدار دولت حفظ می‌شود و هم نهادهای اجرایی و امنیتی آن، حضور فعال و پررنگ دارند، اما جهت‌گیری کارکردها و یا کارویژه‌هایی آنها، معطوف به اجتماع است؛ اجتماعی که در آن افراد و احادش به مثابه شهروندانی مسؤول و آگاه شناسایی می‌شوند و نسبت به نوع، سطح و عمق روابط خود با یکدیگر و نیز با دولت حساس هستند. شهروندانی که

حقوق ذاتی‌شان فراتر از قلمرو سیاسی اجتماعات ملی موضوعیت پیدا می‌کند، در این گونه روابط، دیگر نمی‌توانند و نباید منفعل باشند و صرفاً متوقع؛ باید حضور داشته باشند و واکنش نشان دهند. کما اینکه توقع اجرای بدون قید و شرط از نهادهای مستظهر به قدرت آمرانه دولت هم در این روند هیچگونه محملی ندارد؛ بلکه فراتر از آن، توقع بایسته شهروندان «افزایش مطلوبیت کارآیی نهادها در حوزه عمومی در کلیه شئون نظم‌حرفی»، متناسب با دستاوردهای تمدنی جوامع است؛ دورنمایی روشن و عاری از هرگونه دغدغه برای حیات جمعی شهروندان در جوامع سیاسی ملی و جامعه «بشری».

ضرورت وجود دولت، امری بدیهی فرض می‌شود و بالطبع ضرورت ایجابی موجودیت «حاکمیت» در چارچوب ضرورت نظم عمومی، بنیانهای نظری و عملی قوی دارد. «حاکمیت» در مفهوم خاصش، نوعی مرجع و قدرت تنظیم‌گر و انتظام‌بخش است که می‌تواند و باید «اطمینان به زندگی» و به زبان تأکیدی برنامه عمران مثل متحد، «امید به آینده توأم با شادابی» را تأمین و تضمین کند. امری که لاجرم ارائه خدمات ضروری در حوزه عمومی، قانون مناسب حمایت از حریم خصوصی، مالکیت و اجرای قراردادهای... را شامل می‌شود. اما فراتر از این کلیت ایجابی و تجربی، امروزه «کارکردهای حمایت‌گرایانه» ویژه‌ای نیز برای دولت و نهاد اجرایی و امنیتی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. مردم و شهروندان جامعه از دولت مقتدر خود درخواست دارند تا امنیت خاصی برای آنها فراهم نمایند که نگرانی‌ها و دغدغه‌های آنها در جهان صنعتی، در زندگی متأثر از این روند پیچیده و کسل‌کننده را کاهش دهد. در این حوزه از دولت تجویزهای عالمانه و تخصصی معطوف به حیات پیچیده روز، حتی در امور که برای عموم غیرقابل پیش‌بینی می‌نماید، مطالبه می‌شود. در این رهیافت، حاکمیت با برنامه آینده‌نگرانه معطوف به منافع و مصالح اجتماعی سنجش‌پذیر، روابط ذهنی و عینی‌ای با شهروندان برقرار می‌کند که در چارچوب شرایط مادی و معنوی و روحی و روانی خاص اجتماع آن‌ها، محمل پیدا می‌کند. بر این ایستار باید تأکید شود که حاکمیت فعال و پویا و منعطف، اما حاذق و مقتدر متعلق به جامعه‌ای است که آحاد آن آگاهانه و مسؤولانه نسبت به کارکرد نهادهای حاکمیتی، حساس‌اند و واکنش نشان می‌دهند؛

ارزیاب نقاد هستند، نه نظاره‌گر صرفاً! یعنی روابط بین دولت و شهروندان، حاکمیت و اتحاد اجتماع، به کارکرد حاکمیت، عمق و گسترده می‌بخشد. حکومت/حاکمیت در یک جامعه، آنگونه فعالیت می‌کند، هزینه می‌نماید و سیاستگذاری کرده و اجرا کند و... که در اجتماع پویا و متشکل از اتحاد شهروندی مسؤول و آگاه به حقوق خود و دیگران، از آنها طلب می‌شود. هرچه طلب محدودتر و یا واکنش و حساسیت به رویه و سیاست‌ها ضعیف‌تر باشد، نهادهای مربوط که از قدرت نیز برخوردارند، راحت‌تر، بدون کشمکش و جنجال به کارکرد معمول و ایستای خود ادامه می‌دهند. اما شهروندان مسؤول و حساس، واکنش‌ها و مطالباتی خواهند داشت که در قبال حکومت/حاکمیت و کارکردهای شایسته و بایسته‌شان، نقش متغیر تأثیرگذار را ایفا می‌کند؛ این امر یعنی اینکه دولت و نهادهای وابسته به آن، از جامعه استقلال ندارند. لذا باید پیوندهای دولت با جامعه هدف را مورد شناسایی و تأکید قرار داد: پیوندهای دوسویه و متقابل، از جامعه به دولت و از دولت به جامعه.

اگر کارکرد اساسی دولت و نهادهای حاکمیتی - عمومی حفظ نظم، تأمین امنیت و اجرای قانون باشد، این غایت برای جامعه و اتحاد شهروندان باید طراحی و اجرا گردد، به گونه‌ای که نه تنها شفاف و قابل ارزیابی باشد، بلکه از سازوکارهای نظارتی و کنترلی لازم نیز برخوردار باشد. جهت‌گیری‌ای که در پرتو آن حاکمیت بتواند در جهت منافع خاص یا طبقه حاکم، فارغ از شهروندان رفتار و اقدام نماید. بلکه در ساختار حکومتی به مقامات امنیتی و اجرایی این مسؤولیت محول می‌شود که در مقام شناخت پدیده‌های اجتماعی برآیند و آنها را در جهت تأمین و تضمین منافع عینی اما سیال شهروندان، سازماندهی نمایند. آن‌ها از این قدرت بهره‌مندند تا برنامه‌های خرد و کلان را در سیاستگذاری عمومی خود، بر آنچه «سرمایه‌های اجتماعی» نامیده می‌شود، متمرکز نمایند. یعنی بازیگران و مؤلفه‌هایی خارج از ساخت قدرت نیز در سیاستگذاری‌ها، تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و نیز اجرای آنها نقش و دخالت دارند. دولت به عنوان مجموعه‌ای از سازمانهای اداری، نظارتی و نظامی در درجه اول منابع جامعه را استخراج می‌کند و آنها را برای ایجاد و حفظ سازمانهای شهری و اداری به کار می‌برد،

اما در چارچوب ارجاعی (reference framework) از روابط اجتماعی و فرایندهای کلی عمل می‌کند به گونه‌ای که صرفاً جزئی از کلیت جریان سیاسی حاکم تلقی نشود. دولت و نهادهای وابسته حاکمیتی، صرفاً زندگی مردم را کنترل و تنظیم نمی‌کنند، بلکه نقش انضباط بخش آنها در اجتماع به مثابه امری لازم و ضروری، با تأکید بر اهداف غایی شهروند محورانه، در ایجاد ساز و کارهایی متجلی می‌شود تا شهروندان از این مهم آگاه شوند که تصمیم چگونه گرفته می‌شود و این که آنها چگونه می‌توانند در تصمیم‌سازی مشارکت کنند. در این ارتباط خصوصاً باید به وجوه قهرآمیز تصمیمات و اقدامات دولت توجه ویژه‌ای به عمل آید. در این برداشت، جامعه و آحاد آن، موجودیتی منفعل نداشته و فرمانبردار صرف تلقی نمی‌شوند، بلکه نظر به بنیادهای شهروند محوری نظم حقوقی، دولت در سیاستگذاری‌ها و آثار وضعی سیاستهای عملی خود بر اجتماع و بازخوردهای آن در فرایندهای اجتماعی - سیاسی جامعه به واکنش‌های ذهنی و عینی شهروندان، توجه ویژه به عمل می‌آورد، استراتژی‌های ارتباط جهت مشروعیت‌پذیری تعیین، و به شرایط مقبولیت عمومی تکیه می‌نماید. حاکمیت کارآمد و مقبول، اولویت‌ها را در تعامل با جامعه تعیین می‌کند، و حمایت نهادها و بازیگران اجتماعی را جلب می‌نماید؛ چرا که وابستگی به جامعه را مفروض می‌گیرد و خود را در مقابل آن، مسؤول تلقی می‌کند. تقاضای محدود ساختن دولت، گزاره‌ای است که در بطن خود حکایت از نوعی شعور و آگاهی بر کارکرد غلط و ناصحیح دولت یا زیاده‌روی‌ها در فرآیند ایجاد نظم و امنیت عمومی یا حوزه‌اداری دارد. این حضور آگاهانه، خود نیز مستلزم مسؤولیت‌پذیری در حوزه عمومی اجتماع است.

تأکید این نوشتار بر این مطلب است که ماهیت رابطه اجتماعی بین دولت و جامعه تغییر مسیر داده است. امری که صبغه اصلی و اساسی آن در تحولات هنجاری قوام یافته‌ای جستجو می‌شود که در جهان معاصر رخ داده و ارزشهای خاصی را بر جامعه بشری تحمیل کرده است. از این منظر رابطه بین دولت و جامعه، رابطه برابر و یا افقی است نه عمودی و یکسویه و یا از بالا به پائین؛ «شهروند» جایگزین «تبعه» می‌شود و بدیهی است این تغییر و جانشینی، نمی‌تواند لفظی باشد چرا که شهروندی، فرآیند پویای معنادار و سیالی را در بطن خود دارد و گفتمان خاصی را افاده می‌کند که اساس

و بنیان آن را باید در این برداشت مشاهده کرد که هر شهروندی مسؤولیت جامعه و دیگران را بر دوش خود احساس می‌کند.

در این گفتمان شهروندمدارانه، نظم و امنیت عمومی و ذهنیتی که از آن در جامعه شکل می‌گیرد، با گذشته‌های نه چندان دور فاصله بسیار زیادی دارد. یکی از ویژگی‌های آن این است که امنیت دیگر جنبه پنهان‌کاری گذشته را ندارد، در حالی که آحاد جامعه و شهروندان در حیات اجتماعی خود به دنبال آرامش و صلح و امنیت عمومی شهروندمدارانه هستند؛ مفاهیمی که باید شئون و شقوق و تجلیات آنها را که برای همه شهروندان نمرده‌ای عینی دارد، در زندگی عمومی روزمره مردم جستجو کرد. از این رهگذر روابط و سامانه نوینی در میان «شهروندان مسؤول» با یکدیگر، با دولت برخوردار از حاکمیت و با شهروندان سایر جوامع شکل می‌گیرد؛ روابطی که عملاً شیوه و ماهیت حکمرانی (governance) را تغییر داده و نظم عمومی متمایز از نظم دولت محورانه را پی می‌گیرد و عملاً ساختار و کارکردهای سنتی دولت محورانه را تحت الشعاع هنجارهای «حقوق بشر و شهروندی» قرار می‌دهد. از این رهگذر مفهوم «جامعه مدنی» در داخل و «جامعه مدنی جهانی» در عرصه بین‌المللی به منصه ظهور می‌رسد که روابط جمع‌ای فراتر از رابطه دولت - مردم و اجتماع دولت‌ها را غایت خود قرار می‌دهد. پیوندهای نزدیک میان شهروندان در سطح ملی و بین‌المللی در پرتو روند پرشتاب جهانی شدن از شاخص‌های عمومیت یافتن اصول بنیادین جامعه مدنی‌ای است که در چارچوب آن از مجموعه‌ای از شهروندان در قالب نهادها، مؤسسات و جنبش‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند. گستره فعالیت این بازیگران در پرتو اصول قهری و ذاتی و فراگیر حقوق بشری که مشمول مرور زمان نمی‌شود و لازمه حیات معقول انسان فرض می‌شود، تعیین می‌گردد. لذا از مرزهای سیاسی - جغرافیایی فراتر می‌رود و آن زمان که در سطح فراملی به مرحله عمل و شکوفایی می‌رسد، بیانگر جامعه مدنی از نوع جهانی است. به تعبیر دیگر «جامعه مدنی» جهانی می‌شود. واقعیتی که در زمینه حقوق بشر حکایت از تجلی ارزش‌ها و ملاحظات انسانی در عرصه روابط فراملی با بازیگری بازیگران سنتی و جدید دارد. حقوق شهروندان جوامع سیاسی مختلف با ابتنای بر ملاحظات فوق، باید در همه ابعاد زندگی شهروندان، اعم از

شخصی و اجتماعی، و در همه وضعیت‌های صلح و جنگ و ناآرامی‌های داخلی، معیار اقدامات و محک ارزیابی و سنجش قرار گیرد.

«حقوق شهروندی» در پرتو ارتباطات متأثر از روابط مادی - معنوی جدید آحاد شهروندان جوامع مختلف بر ایمان به حقوق بنیادین و حیثیت و کرامت ذاتی و غیرقابل سلب بشری، مبتنی است. لذا تعهدات و تکالیف مقتضی جهان جدید را با تأکید بر هنجارهای حقوقی برای کنشگران طلب می‌کند. تعهداتی که عبارت از مجموعه ضوابط رفتاری و موازین سنجش‌پذیر و شفاف برای کنشگران در قبال یکدیگر و در قبال موجودیت انتزاعی «جامعه بین‌المللی به‌طور کلی» که مستقل از واحدهای تشکیل دهنده آن، نزد وجدان حقوقی جامعه بشری جایگاه ویژه‌ای دارد؛ آن‌ها غایتی را پی می‌گیرند که به هویت انسانی همه شهروندان بازگشت می‌کند: اعم از شهروندان بد (naste) و خوب (nice).

افراد انسانی به مثابه شهروندان مسئول جوامع خود، ورای هویت سیاسی، فرهنگی، قومی، نژادی و مذهبی و زبانی و... به خویشتن، حقوق و وظائف خویش آگاهی پیدا کرده، در عرصه جامعه بین‌المللی نیز به عنوان غایت موضوعیت پیدا کرده و حتی به منزله کنشگر حضور یافته‌اند و تحت حمایت قرار می‌گیرند. جهانی می‌اندیشند، گرچه محلی رفتار می‌کنند. رفتار بومی - محلی آنها فراتر از مقتضیات هویت محلی - بومی آنها رقم می‌خورد. این بستر رهنمون شده به «جامعه مدنی جهانی» از رهگذر روندهای بین‌المللی شدن روابط بازیگران و جهانی شدن امور، لاجرم به مفهوم «شهروندی جهانی» معنا می‌بخشد. نگارنده این مقوله را پیامد گریزناپذیر «حقوق شهروندی» در چارچوب بنیان‌های نظری حقوقی بشر تلقی می‌کند. مفهومی که در بستر مشترکات انسانی، احساسات، عواطف، نیازها، برداشت‌ها و حتی غرایز معنا و محمل می‌یابد. «شهروندی مسؤولانه»، ناظر بر اندیشه مسؤولیت‌پذیری و پاسخگویی کنشگران ذی‌ربط در فرآیندهای جامعه‌پذیری مدرن است. در این دیدگاه تعاملات و مناسبات صرفاً بر مبنای مسائل خاص محلی و ملی نیست، بلکه متأثر از مسائل جهانی است. فرآیندی که بر روند وابستگی متقابل فزاینده و بس پیچیده فرهنگی، اقتصادی، عاطفی و... منوط است. بر این مبنا با تأکید بر منزلت و حرمت ذاتی انسان، و ارزشهای اخلاقی -

وجدانی، پایه‌های نظم حقوقی‌ای شکل می‌گیرد که با ارجاع به «حقوق شهروندی» مشروعیت، کارایی و مطلوبیت همه کنشگران بین‌المللی سنجیده می‌شود.

بدیهی است این پارادایم و رهیافت‌های ملهم از آن بر بسترهای خاصی مبتنی است و ابعاد و آثار آن از این حیث قابلیت تبیین و تحلیلی روشمند پیدا می‌کند. نگارنده «بستر» بحث را حوزه موضوعی حقوق بشر و گفتمان‌ها و نظریه‌های آن قرار داده است. حقوق شهروندی در این چارچوب ارجاع ابعاد ویژه خود را در حوزه عمومی و خصوصی بر جای می‌گذارد که فرآیند حکمرانی از رهگذر آن پدیدار می‌گردد. آثار روند مضبوط و روشمند شکل گرفته فوق در چارچوب روندهای حاکم از اجتماعات ملی سیاسی، با تأکید بر جامعه مدنی جهانی (جوامع مدنی جهانی)، به مفهوم شهروندی جهانی رهنمون می‌گردد.

حسین شریفی طرازکوهی

بهار ۱۳۹۲